

سرشناسه : محمدی روح الله ، ۱۳۵۶ -
 عنوان و نام پدیدآور : سیمای یوسف (ع) در قرآن - ترجمه ایزدیارترین درسیهای زندگی
 مشخصات نشر : قم: بهار دلها، ۱۳۹۰.
 مشخصات ظاهری : ۱۳۲ ص.
 شابک : ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۳۶-۴۴-۹
 وضعیت فهرست نویسی : قیفا
 کتابنامه: ۱۲۵ ص
 موضوع : ۱. یوسف - پیامبر / سرگذشت نامه . ۲. قرآن - قصه ها. الف. عنوان
 رده بندی کنگره : BPAA۳۴ / ۱۳۹۰
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۶
 شماره کتابشناسی ملی : س ۳۵۲ م

سیمای یوسف در قرآن

ناشر:..... بهار دلها
 مؤلف:..... روح الله محمدی
 تیراژ:..... ۵۰۰۰
 لیتوگرافی و چاپ:..... مینایی
 نوبت چاپ:..... اول - ۱۳۹۰
 مدیر هنری:..... رنجبران
 قطع و تعداد صفحات:..... رقی - ۱۳۲
 تلفن مرکز پخش:..... ۰۲۵۱-۷۷۴۱۳۶۲
 همراه:..... ۰۹۱۲۷۵۳۲۰۴۱
 قیمت:..... ۲۲۰۰ تومان

Email:baharnashr@yahoo.com

مقدمه

سوره یوسف (ع) از سوره‌های مکی و دارای ۱۱۱ آیه است. نام این پیامبر گرامی (حضرت یوسف (ع)) ۲۵ بار در سوره یوسف (ع) و دو بار در سوره‌های دیگر آمده است. خداوند، داستان زندگی حضرت یوسف (ع) را -از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانهداری مصر، عفت و پاکدامنی او و خشتی شدن توطئه‌های مختلف علیه او - به‌طور کامل در قرآن بیان کرده است.

داستان حضرت یوسف (ع) برخلاف داستان دیگر پیامبران، فقط در یک سوره از قرآن آمده است.

داستان حضرت یوسف (ع) در تورات، سفر پیدایش و فصل‌های ۳۷ تا ۵۰ نیز نقل شده است؛ اما آنچه در قرآن آمده، در مقایسه با این کتاب، کامل‌تر، پرمحتواتر و جذاب‌تر است.

از میان آثار ادبی نیز این داستان با نام یوسف (ع) و زلیخا جایگاه برگزیده‌ای دارد.

خداوند می‌فرماید:

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ».

ما بهترین داستان را با وحی و ارسال این قرآن بر تو [ای پیامبر و رسول خدا!] حکایت

می‌کنیم.

واژه «قصص»، جمع «قصه» است. قصه به معنای «داستان» یا «نقل داستان» است. داستان در زندگی انسان سهم بسزایی دارد؛ زیرا تجسم عینی زندگی یک انسان و تجربه عملی یک ملت است. خداوند متعال گوینده داستان‌های زیبا و پرمحتوای قرآنی است. حضرت علی (ع) درباره تاریخ و سرگذشت پیشینیان به فرزندش امام حسن (ع) می‌فرماید: «فرزندم! من

سرگذشت پیشینیان را چنان مطالعه کرده‌ام و به آنها آگاهم که گویا با آنان زیسته و به اندازه آنان عمر کرده‌ام.^۱

قرآن، بهترین و زیباترین داستان‌ها را به انسان می‌آموزاند. از میان داستان‌های قرآن، داستان حضرت یوسف (ع) «احسن القصص» نامیده شده است؛ چراکه ترسیمی از عالی‌ترین درس‌های زندگی است. در این داستان، حاکمیت اراده خداوند را بر همه چیز به خوبی مشاهده می‌کنیم و از سرنوشت شوم حسودان و نقشه‌های بر آب رفته آنان و در مقابل، از بزرگواری و پاکدامنی و تمام خصلت‌های خوب حضرت یوسف (ع) درس‌هایی آموزنده می‌گیریم. تفاوت این داستان با همه داستان‌های دنیا عبارت است از:

۱. در این داستان، قصه گو، خداوند است.
۲. قصه، هدف‌دار و حقیقی است؛ نه خیال و وهم.
۳. بر اساس علم است، نه گمان.
۴. از سرچشمه وحی نشئت گرفته است.
۵. قهرمان داستان، جوانی است که تمام کمالات انسانی را دارا است.

یوسف (ع) از برادران خود زیباتر بود. حضرت محمد (ص) فرمود: «در شب معراج یوسف (ع) را دیدم با حُسنی عجیب و لطافتی غریب، از آن متعجب گشتم و پرسیدم: این جوان زیبارو کیست؟! ندا آمد: یوسف».^۲ اصحاب از آن حضرت پرسیدند: او را چگونه دیدی؟ فرمود: «همچون ماه شب چهارده». بنا بر روایت دیگر، حضرت محمد (ص) فرمود: «جبرئیل به من گفت: خداوند می‌فرماید: من حُسن یوسف را نور کرسی آفریدم

و حُسن تو را نور عرش. تو را کمال بخشیدم و یوسف را جمال».^۱ حضرت یعقوب (ع)، یوسف و بنیامین را بیشتر از فرزندان دیگرش دوست می‌داشت. علت آن در قرآن ذکر نشده است؛ ولی مفسران و مورخان چند علت برای آن ذکر کرده‌اند:

۱. معمولاً پدر به فرزند کوچک‌تر علاقه بیشتری دارد؛ زیرا فرزند کوچک به محبت بیشتری نیاز دارد.
 ۲. آن دو در کودکی مادر خود را از دست داده بودند؛ از این جهت، آنان به محبت بیشتری نیاز داشتند.
 ۳. حضرت یعقوب (ع) به جهت آنکه نبوغ ذاتی و کمال و تقوا را در سیمای آن دو مشاهده می‌کرد، آنان را بیشتر از سایر فرزندان دوست می‌داشت.
 ۴. از همه مهم‌تر، خوابی بود که حضرت یوسف (ع) دیده و برای پدر بازگو کرده بود. این خواب که نشانه عظمت و برتری حضرت یوسف (ع) نسبت به سایر برادرانش بود، علاقه پدر را به او بیشتر کرد.
- نگارنده کوشیده است در این کتاب، به صورت بسیار فشرده، به تبیین سیمای حضرت یوسف (ع) در قرآن پردازد و دریافت‌های خود را از آیات این سوره به صورت «پیام» در اختیار خوانندگان قرار دهد؛ امید است چراغی فرا روی همگان باشد.

۲. الستین الجامع للطنائف البساتین، ص ۶۸.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۱. منهج الصادقین، ج ۵، ص ۹ و ۳۸.

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ».

الر، آن آیات، کتاب آشکار است. ما قرآن را به زبان عربی نازل
کردیم؛ شاید شما در آن تفکر کنید. (سوره یوسف، آیه ۱ و ۲)

این سوره با حروف مقطعه آغاز شده است. خداوند می فرماید: «این قرآن از
همین حروف مقطعه تألیف یافته، شما نیز اگر توان ساختن چنین کتابی را
دارید، کتابی مثل قرآن بیاورید».

خداوند بزرگ و بلندمرتبه از همین حروف الفبا، کلماتی زیبا و معنادار
خلق کرده که در هر حرف آن نکاتی نهفته است.

نزول قرآن به زبان عربی از یک سو و فرمان تدبر در آن از سوی دیگر،
نشانه آن است که مسلمانان باید با زبان عربی آشنا شوند و حتی قرآن، به این
مهم اشاره کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «زبان عربی را فرا بگیرد؛ چون کلام [زیبا و
دلنشین] خداوند به زبان عربی است».^۱

قرآن، معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در زمان نزول قرآن، فن بلاغت و فصاحت
میان اعراب در اوج خود بود. خداوند برای اینکه به اعراب ثابت کند می تواند
بهتر از آنان سخن بگوید و آنان را از جاهلیت به راه مستقیم هدایت کند، قرآن
را به زبان عربی بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نازل کرد.

پیام

۱. قرآن تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه وسیله تعقل و رشد بشر است.

۲. هر نوشته ای باید روش نگر، هدف دار و هدایتگر باشد.

۱. تفسیر صافی، ج ۳، ص ۴.

۳. هر قومی به زبان خاصی سخن می‌گوید؛ اما سخن خداوند به عربی است.

۴. با هر زبانی می‌توان با خداوند صحبت کرد؛ اما خداوند برای صحبت کردن با بنده خویش به زبان عربی سخن گفته است.

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾.

ما بهترین داستان را بر تو با وحی و ارسال این قرآن حکایت

می‌کنیم، که البته تو قبل از آن، از این ماجرا بی‌خبر و غافل

بودی. (سوره یوسف، آیه ۳)

پیام

۱. در داستان‌های قرآن، قصه‌گو خداوند است. هرچه قصه‌گو، معتبرتر و مطمئن‌تر باشد،

اثر کلامش بیشتر خواهد بود.

۲. از نظر روان‌شناسی، برای تأثیر بهتر روی مخاطب، باید مقدمه‌چینی کرد.

۳. بهترین داستان، آن است که بر اساس وحی باشد.

۴. قرآن، بر طرف‌کننده غفلت‌ها و بی‌خبری‌ها است.

۵. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از نزول وحی، نسبت به سرگذشت حضرت یوسف عليه السلام بی‌خبر و

ناآشنا بود.

۶. حضرت یوسف عليه السلام حجتی برای همه جوانان است.

۷. داستان‌های واقعی و سرگذشت اقوام گذشته، تأثیر فراوانی بر آدمی می‌گذارد؛ در حالی

که استدلال‌های عقلی چنین قدرتی ندارند و تأثیر امور عاطفی بیشتر از امور عقلی

است.

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾.

[یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! همانا من
در خواب یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم، که برای من
سجده می‌کنند. (سوره یوسف، آیه ۴)

خواب اولیای الهی کاملاً با دیگر خواب‌ها متفاوت است. خواب حضرت
یوسف (ع) حدود هفت یا دوازده سالگی رخ داد. این خواب معنادار،
یعقوب (ع) را به فکر فرو برد: حتماً ماه و خورشید، من و مادرش هستیم و آن
یازده ستاره، برادران او هستند. قدر و منزلت یوسف آنقدر بالا می‌رود که
دیگران سر بر آستانش می‌گذارند. چه خواب با شکوهی!
خواب یوسف (ع) منشأ تحولات بسیاری در زندگی خاندان یعقوب (ع)
گردید و ماجراهای بسیاری به دنبال داشت. اولین اثرش این بود که بغض و
حسد برادران را نسبت به یوسف (ع) و طرح نقشه‌های شوم علیه او تحریک
کرد.

پیامبر اسلام (ص) فرمود: خواب بر سه قسم است: یا بشارت از سوی
خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است یا مشکلات روزمره
انسان است که آنها را در خواب می‌بیند. کسانی که خواب می‌بینند
نیز سه دسته‌اند: دسته اول افرادی هستند که روح کامل و مجردی دارند
و خواب آنان نیازی به تعبیر ندارد. دسته دوم کسانی‌اند که دارای
روح متوسط‌اند و در عالم رؤیا، حقایق را نیمه‌صاف و با تشبیه و تخیل
دریافت می‌کنند و به مفسر نیاز دارند و دسته سوم کسانی‌اند که روح

آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب‌شان مفهومی ندارد.^۱

پیام

۱. حضرت یوسف (ع) در خردسالی بسیار تیزهوش بود؛ زیرا خواب را دور از چشمان
برادران برای پدر بازگو کرد.
۲. فرزندان باید به پدر و مادر خود اعتماد کنند و آنان را دوستان خویش بدانند.
۳. از کودکی با فرزندان خویش رفیق شویم تا آنان رازهای خویش را برای ما تعریف کنند.
۴. اجازه ندهیم فرزندان مان با هر فردی معاشرت کنند.
۵. رازداری را به فرزندان آموزش بدهیم تا از خطر حسادت در امان باشند.

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۴۱.

«قَالَ يَبْنَئِي لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ».

يعقوب (ع) گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو حيله‌ای می‌اندیشند؛ همانا شیطان برای انسان، دشمنی آشکار است. (سوره یوسف، آیه ۵)

حضرت یوسف (ع) بنا بر سفارش پدر، خواب خود را برای برادرانش تعریف نکرد تا از گزند حسادت آنان در امان ماند.

پیام

۱. نباید زمینه حيله‌های شیطانی (مانند حسادت) را شعله‌ور کرد.

۲. آینده‌نگری صفتی فوق‌العاده ارزنده است.

۳. شیطان دشمن همه انسان‌ها است، حتی پیامبران و فرزندان آنان.

۴. والدین باید از روحیات و اخلاق فرزندان خویش آگاه باشند تا بتوانند به‌طور شایسته آنان را تربیت کنند.

۵. شیطان، منتظر زمینه است تا وسوسه خویش را شروع کند. عنصر حسد، زمینه مناسبی

برای شیطان بود تا حضرت یوسف (ع) را به انواع بلاها گرفتار کند.

۶. بچه‌ها را از کودکی با شیطان و رفتار ناشایست و خواسته‌های پلید او آشنا سازیم.

«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

و این‌گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تو را از تعبیر خواب‌ها آگاه می‌سازد و نعمتش را بر تو و خاندان خود (یعقوب) تمام می‌کند؛ همان‌گونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد. همانا پروردگارت دانای حکیم است.

(سوره یوسف، آیه ۶)

این خواب تنها بیانگر عظمت مقام یوسف (ع) در آینده از نظر ظاهری و مادی نبود، بلکه نشان می‌داد که او به مقام نبوت نیز خواهد رسید؛ چون سجده آسمانیان دلیل بر مقام آسمانی او است.

پیام

۱. خداوند پیامبران را برمی‌گزیند.

۲. ارزش انسان به سن و سال نیست.

۳. اولیای خدا از خواب و تفکر در آن به آینده افراد پی می‌برند.

۴. علم تعبیر خواب، هدیه خداوند به بندگان پاک و خالص است.

۵. انبیا، شاگردان خدا هستند.

۶. اتمام نعمت بر آل یعقوب، نشان از عاقبت به خیری برادران حضرت یوسف (ع) دارد.

﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَائِلِينَ﴾.

در [داستان] یوسف و برادرانش، نشانه‌هایی است برای کسانی

که سؤال دارند. (سوره یوسف، آیه ۷)

در تمام آیات قرآن، نکاتی برای اهل علم و عبرت‌گیرندگان نهفته است. در سوره یوسف، خواب پر رمز و راز حضرت یوسف علیه السلام، علم تعبیر خواب، مطلع شدن حضرت یعقوب علیه السلام از آینده فرزندش یوسف علیه السلام، از چاه به جاه رسیدن، بینا و نابینا شدن، زندان و تخت پادشاهی، بردگی و فرار از گناه، بزرگواری و بخشش، درس‌های فوق‌العاده با ارزشی برای همه انسان‌ها است.

پیام

۱. داستان حضرت یوسف علیه السلام سرشار از عبرت است.

۲. تا تشنه شنیدن و آموختن نباشیم، از درس‌های قرآن بهره‌ای نمی‌بریم.

﴿اذ قالوا لِيُوسُفُ وَاخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ

عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.

هنگامی که [برادران] گفتند: همانا یوسف علیه السلام و برادرش

(بنیامین) نزد پدرمان از ما که گروهی نیرومند هستیم

محبوب‌ترند. [پس] همانا پدرمان در گمراهی روشنی است.

(سوره یوسف، آیه ۸)

به همین ترتیب، ریشه حسد در آنان شروع به رشد کرد. حضرت یعقوب علیه السلام به حضرت یوسف علیه السلام و بنیامین بیشتر از سایر فرزندان محبت می‌کرد. برادران حسود، بدون توجه به اینکه یوسف کوچک‌تر و از نعمت مادر محروم است، گفتند: «ما زندگی پدر را به خوبی اداره می‌کنیم و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آنان ساخته نیست. مسلماً پدر ما در گمراهی آشکاری است». حسد به آنان اجازه نمی‌داد که به اعمال و رفتار پدر بیندیشند و دلایل اظهار علاقه پدر را نسبت به این دو کودک بدانند. همیشه منافع خاص هرکس حجابی روی کار او می‌افکند و او را به قضاوت‌های یک‌جانبه - که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است - وادار می‌دارد.

پیام

۱. حسد سبب تهمت می‌شود.

۲. پسر پیغمبر به پیغمبر تهمت می‌زند.

﴿اُقْتُلُوا يُوسُفَ اَوْ اَطْرَحُوْهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ اَبْيَكُم
و تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صٰلِحِيْنَ﴾.

[برادران به یکدیگر گفتند: یوسف را بکشید یا او را به
سرزمینی دور بیفکنید تا توجه پدرتان مخصوص شما شود و
پس از انجام طرح [با توبه کردن] گروهی شایسته شوید.
(سوره یوسف، آیه ۹)

برادران در ابتدا تصمیم گرفته بودند یوسف را بکشند؛ اما از تصمیم خود
منصرف گشته، او را به چاه انداختند. حسد، چشمان برادران را کور کرده بود.
حسادت، آدمی را وادار می کند برادر خویش را به قتل برساند؛ همان طور که
در داستان هابیل و قابیل چنین شد.

پدر و مادر نباید در ابراز محبت به برخی فرزندان، درایت و احتیاط خود
را از دست بدهند. صلاح نیست آنان همه یا بخش کثیری از محبت و علاقه
خویش را به یک فرزند اختصاص دهند و بین او و دیگر فرزندان فرق بگذارند.
تبعیض میان فرزندان، آثار ناگواری دارد. تبعیض یعنی برتری دادن به دیگری
بدون هیچ دلیلی؛ ولی تفاوت یعنی برتری بر اساس لیاقت. علاقه حضرت
یعقوب (ع) به یوسف (ع) و برادرش بنیامین بر اساس تفاوت بود، نه تبعیض.
رسول خدا (ص) فرمود: «خداوند، حضرت موسی (ع) را از حسد نهی کرد
و فرمود: حسود نسبت به نعمتی که بر بندگانم ارزانی کرده ام خشمگین است
و مانع آن می گردد و هرکس چنین باشد از من نیست و من هم از او نیستم».^۱
امام صادق (ع) فرمود: «سه چیز آفت دین و ایمان است: حسد،
خودپسندی و فخر فروشی».^۲

پیام

۱. تفکر خطرناک انسان را به اعمال خطرناک وادار می سازد.
۲. تبعیض در محبت بین فرزندان، عواقب جبران ناپذیری (مانند برادرکشی) دارد (البته
حضرت یعقوب تبعیض قائل نشده بود).
۳. از نظر کوتاه نظران، حذف فیزیکی و کشتن رقیب، بهترین راه است.
۴. فرزندان خواهان محبوبیت و محبت اند و کمبود محبت باعث انحراف آنان می شود.
۵. بعضی، گناه خود را با توبه در آینده توجیه می کنند.
۶. برای دوری از انحراف، دانش کافی نیست، بلکه تقوا نیز لازم است.

۲. همان.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.

﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غَيَبَتِ
الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾.

یکی از آنان گفت: یوسف را مکشید. اگر کاری می‌کنید [و قصد
دارید از دست او راحت شوید] او را در نهان‌خانهٔ چاه بیفکنید تا
کسی از کاروان‌ها او را برگیرد. (سوره یوسف، آیه ۱۰)

در آیه قبل، اشاره شد که برادران در ابتدا به فکر قتل یوسف (ع) بودند؛ اما طبق
این آیه روشن می‌شود که یکی از آنان پیشنهاد قتل یوسف (ع) را رد کرد و آنان
را از این کار زشت و آلوده، منصرف نمود. بنا بر نظر بسیاری از مورخان،
کسی که پیشنهاد به چاه انداختن یوسف را داد و نقشه قتل او را بر هم زد،
برادر بزرگ آنان، یهودا بود. برادران به فکر فرو رفتند و نزد خود چنین
اندیشیدند که اگر یوسف (ع) را بکشند، چگونه به وجدان خویش جواب
دهند و دست آنان به خون برادرشان آغشته می‌شود. آنان راهی را که یهودا
پیشنهاد کرده بود پذیرفتند؛ چون در این صورت نیز به هدف خود
می‌رسیدند.

نهی از منکر، از نعمت‌های الهی است. در داستان یوسف (ع)، یکی از
برادران نهی از منکر کرد و گفت: «یوسف را مکشید» و برادران از
کشتن یوسف (ع) صرف نظر کردند و او جان یوسف (ع) را نجات داد. در
ادامه می‌بینیم که یوسف (ع) وقتی به پادشاهی می‌رسد، مردم را از
قحطی نجات می‌دهد. آسیه، همسر فرعون، همسرش را از کشتن موسی نهی
کرد و فرعون پذیرفت و سال‌های بعد، بنی اسرائیل را از شر فرعون نجات
داد.

پیام

۱. گاهی نهی از منکر، می‌تواند نظر جمع را عوض کند و تأثیر مثبتی بگذارد.
۲. نام‌گوینده سخن مهم نیست، بلکه محتوای کلام مهم است. خداوند در این آیه، نامی از
گوینده سخن نیاورده است.
۳. در زندگی، شناگر بودن بهتر از شناور بودن است. برخی هم‌رنگ جماعت و شناورند؛ نه
شناگر دریای زندگی.
۴. اگر نمی‌توان جلوی یک منکر را گرفت باید آن مقدار که ممکن است از آن منکر کاست.
تبعید بهتر از کشتن است.
۵. برای مبارزه با فساد، دفع افسد به فاسد لازم است.

﴿قَالُوا يَا بَنَاتَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ
لَنَصِحُونَ﴾.

[برادران] گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر یوسف

امین نمی‌دانی؛ در حالی که قطعاً ما خیرخواه یوسف هستیم؟

(سوره یوسف، آیه ۱۱)

پس از مشورت برادران و قطعی شدن تصمیم‌شان که یوسف (ع) را در چاه
بیفکنند، قرار شد که یوسف را از پدر جدا کنند و همراه خود ببرند. این
موضوع، مشکل عظیمی بر سر راه آنان بود. برادران پس از تفکر نزد پدر
رفتند و گفتند: اجازه بدهید یوسف با ما به تفریح بیاید. آنان خود را خیرخواه
نامیدند. همان‌گونه که از آیه پیدا است، پدر از فرستادن یوسف همراه آنان
طفره می‌رفت، تا جایی که برادران گفتند: ما را خیرخواه نمی‌بینی؟

پیام

۱. کاری را انجام بدهیم که صلاح در آن است.

۲. در بعضی مواقع به برادر نیز نمی‌توان اطمینان کرد.

۳. دشمن برای برطرف کردن سوءظن، هرگونه اطمینانی می‌دهد.

﴿أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَع وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ﴾.

[پدر!] فردا او را با ما بفرست تا در چمن، گردش و بازی کند و

ما به خوبی نگهبان او هستیم. (سوره یوسف، آیه ۱۲)

همه انسان‌ها - به‌ویژه کودکان و نوجوانان - نیازمند تفریح و ورزش‌اند.
برادران از این نیاز ضروری بهره جستند و پدرشان را راضی کردند تا به
خواستۀ آنان جامه عمل بپوشاند و یوسف (ع) را همراه آنان روانه سازد. در
روایات آمده است: مؤمن باید زمانی را برای تفریح و بهره‌برداری از
لذت‌های حلال اختصاص دهد تا به وسیله آن، بر انجام سایر کارها موفق
گردد.

متأسفانه عده‌ای به اسم تفریح و ورزش، نسل پویا و پرنرژی جامعه را
در غفلت نگاه می‌دارند. استکبار از ورزش سوءاستفاده می‌کند و جنایت‌های
خود را زیر تبلیغات گسترده ورزش مخفی نگه می‌دارد و میلیون‌ها جوان را
شیفته خود می‌کند.

پیام

۱. سفر فرزند باید با اجازه خانواده باشد.

۲. برادران توسط دلیلی کاملاً پاک به اسم تفریح و با منطقی عالی، پدر را فریب دادند.

۳. اگر پدر و مادر، برای فرزندان برنامه‌ریزی داشته باشند، دیگران نمی‌توانند از آنان
سوءاستفاده کنند.

۴. باید مراقب کودکان خود بود تا در بازی کردن صدمه‌ای نبینند.

۵. گاهی اصرار زیاد بر یک موضوع، آن هم با شعارهای فریبنده و ادعای حمایت،
نشان‌دهنده نقشه و توطئه است. برادران، در این آیه و آیه قبل، خود را خیرخواه و
حافظ جلوه دادند.

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ
الذَّيْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غٰفِلُونَ﴾.

[یعقوب] گفت: اینکه او را ببرید، سخت مرا اندوهگین می‌کند
و می‌ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد.

(سوره یوسف، آیه ۱۳)

یعقوب (ع) از باطن فرزندان خود خبر داشت و از حسد درونی آنان آگاه بود؛
اما به روی آنان نیاورد و سعی کرد یوسف (ع) را نزد خویش نگاه دارد.
حضرت یعقوب (ع) ترس از غفلت برادران و کشته شدن یوسف (ع) را
مطرح کرد تا یوسف (ع) را از گزند برادران نجات دهد.

پیام

۱. جدایی برای پیامبران (ع) نیز حزن‌آور است.
۲. امتحان الهی همان چیزهایی است که افراد روی آن حساسیت به خرج می‌دهند.
حضرت یعقوب (ع) به دلیل علاقه فراوان به حضرت یوسف (ع)، به فراق او دچار شد.
۳. به فرزند خود اجازه بدهیم تا او هم در تصمیم‌گیری سهمیم باشد.
۴. حساسیت‌ها را نزد هرکس بازگو نکنیم؛ چون ممکن است علیه خود ما مورد استفاده
قرار گیرد. به قول معروف، بهانه دست کسی ندهیم.
۵. غفلت موجب ضربه و آسیب‌پذیری می‌گردد.

﴿قَالُوا لَسِنِ أَكَلَهُ الذَّيْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا
لْخٰسِرُونَ﴾.

برادران گفتند: اگر گرگ او را بخورد [ممکن نیست؛ چون] ما
گروهی نیرومند هستیم [و اگر خدای نکرده، بلایی بر او نازل
شود] ما زیانکار خواهیم بود. (سوره یوسف، آیه ۱۴)

فرزندان یعقوب (ع) که خود را به هدف نزدیک می‌دیدند و گویا جواب
وجدان خویش و پدر را برای برگشت از جنایت و پس از انجام کارشان
دریافته بودند، بیش از پیش شعار می‌دادند و خود را گروهی نیرومند معرفی
می‌کردند.

حضرت یعقوب (ع) با تمام موانعی که بر سر راه فرزندانش گذاشت،
نتوانست آنان را از نظرشان برگرداند. او بر خلاف میل باطنی خود، به آنان
اجازه داد تا یوسف (ع) را با خود به صحرا ببرند.

پیام

۱. گاهی بزرگ‌ترها از روی تجربه و آگاهی، احساس خطر می‌کنند؛ اما جوان‌ها به قدرت
خود مغرورند و خطر را شوخی می‌گیرند.
۲. قوی بودن، دلیل بر امین بودن نیست.
۳. اگر کسی مسئولیتی را بپذیرد و خوب انجام ندهد، آبرو و وجدان خود را در معرض خطر
قرار داده است.
۴. ظاهر فریبی و احسان دروغین، از دسیسه‌های افراد دو رو و منافق است.
۵. برخی افراد برای رسیدن به اهداف شوم خود، حاضرند از آبرو و شخصیت خویش
بگذرند. برادران گفتند: اگر به یوسف (ع) آزاری برسد ما دیگر در جامعه آبرویی
نداریم.

﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبَتِ
الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِ هَذَا وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ﴾.

پس وقتی او را بردند و همدستان شدند تا او را در نهان‌خانه
چاه بگذارند [چنین کردند] و به او وحی کردیم که قطعاً آنها را
از این کارشان در حالی که نمی‌دانند خبر خواهی داد.

(سورة يوسف، آیه ۱۵)

یوسف (ع) با پدر خداحافظی کرد و همراه برادران روانه صحرا شد. هنگام
حرکت، یعقوب (ع) پیش آمد و یوسف (ع) را در برگرفت و گریست.
برادران، یوسف (ع) را به نوبت روی شانه می‌گذاشتند؛ اما همین که از
دید پدر محو شدند، او را به روی زمین انداختند. یکی از برادران جلو آمد و
شروع کرد به کتک زدن وی. یوسف (ع) به برادر دیگر پناه می‌برد؛ اما از او نیز
کتک می‌خورد. روبیل پیش آمد تا یوسف (ع) را به قتل برساند؛ اما یهودا او را
از این کار منع کرد و گفت: قرارمان چیز دیگر بود. آنان طبق قرارشان، پس از
طی کردن مسیری، به چاهی رسیدند. درباره محل و نام چاه اختلاف وجود
دارد. مرحوم طبرسی (ع) می‌نویسد: «چاه در بیابانی دورافتاده و بی آب و علف
بود و بر سر راه کاروانیان نیز نبود و آن کاروانی که بعداً یوسف (ع) را از چاه
نجات دادند، از آنجا که راهشان را گم کرده بودند از آن منطقه گذر کردند». در
تفسیر روح‌البیان آمده است که چاه در سه فرسخی کنعان قرار داشت و
مخروطی شکل بود؛ یعنی دهانه آن تنگ و قعر آن وسیع بود.

یوسف (ع) را بر سر چاه آوردند و ریسمانی به کمرش بستند و از او
خواستند تا پیراهن خود را بیرون آورد. یوسف (ع) از آنان خواهش کرد
پیراهنش را در نیاورد؛ اما برادران با لحن تمسخرآمیزی به او گفتند: خورشید

و ماه و ستاره را بخوان تا همدم تو باشند، سپس پیراهن را از تن او بیرون
آوردند و او را داخل چاه انداختند و یوسف (ع) در آب افتاد و صدمه‌ای ندید،
سپس طرف سنگی روانه شد و خود را از آب بیرون کشید.

پس از آنکه یوسف (ع) را به چاه انداختند، او را صدا زدند تا ببینند زنده
است یا نه، وقتی یوسف در جوابشان گفت: بله. من زنده‌ام! خواستند سنگی
داخل چاه بیندازند تا وی را بکشند که باز هم یهودا مانع کار آنان شد.

پیام

۱. اتفاق نظر، نشانه حقانیت نیست. برادران اتفاق نظر داشتند یوسف (ع) را به چاه
بیندازند.

۲. امداد الهی در لحظه‌های حساس و دشوار به کمک اولیای خدا می‌آید.

۳. با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد.

۴. بهترین وسیله آرامش برای یوسف (ع) در دل چاه، وحی الهی نسبت به آینده روشن او
بود.

۵. پاک بودن در جوانی، شیوه پیغمبری است. یوسف (ع) در نوجوانی، شایسته دریافت
وحی الهی شد.

۶. خداوند، اولیای خود را با سختی، آزمایش می‌کند و آنان را هدایت می‌نماید.

۷. گاهی تفکر به آینده و بشارت از آن سبب آرامش می‌شود.

۸. امید، بهترین سرمایه زندگی است.

۹. پایان بدی، رسوایی است. انسان عاقل باید نفس خویش را مهار نماید. به قول معروف،
چرا عاقل کندکاری که باز آرد پشیمانی؟!

۱۰. از کارهای زشت با اشاره و کنایه یاد کنید.

﴿وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾.

و شب هنگام، گریه‌کنان نزد پدرشان آمدند.

(سورة یوسف، آیه ۱۶)

برادران، پیراهن یوسف (ع) را خوان آلوده کردند و شبانه با چشمانی پر از اشک به خانه برگشتند و به پدر گفتند: لحظه‌ای از یوسف غافل شدیم و گرگ او را خورد.

در قرآن، از چهار نوع اشک سخن گفته شده است:

۱. اشک شوق: گروهی از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن، اشک می‌ریختند.
۲. اشک حزن و حسرت: مسلمانانِ عشاقِ جهاد، همین که از پیامبر (ص) می‌شنیدند بساط جبهه رفتن آماده نیست، اشک می‌ریختند.
۳. اشک خوف: همین که آیات الهی تلاوت می‌گردید، اولیای خدا گریه‌کنان به سجده می‌افتادند.
۴. اشک قلابی و ساختگی: اشک برادران یوسف که در این آیه ذکر شده است.

پیام

۱. گریه، همیشه نشانه صداقت نیست. به هر گریه‌ای نمی‌توان اطمینان کرد.
۲. از ظاهر سازی بترسید.

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ

مَتْعِنَا فَآكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا

صَادِقِينَ﴾.

گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه بدهیم و یوسف (ع) را نزد

وسایل خویش [تنها] گذاشتیم. پس گرگ او را خورد و البته تو

سخن ما را هرچه راستگو باشیم باور نخواهی کرد.

(سورة یوسف، آیه ۱۷)

برادران، پیراهن یوسف (ع) را خون‌آلود کردند و نزد پدر بردند و گفتند: گرگ یوسف (ع) را خورده است؛ غافل از اینکه پیراهن یوسف (ع) سالم بود. حضرت یعقوب (ع) متوجه این موضوع شد و دانست که پسرانش دروغ می‌گویند. در برخی روایات آمده است که او پیراهن را بر صورت انداخت و فریاد کشید و اشک ریخت و بر زمین افتاد و تا صبح بیهوش شد.

بنابر نقلی، بت پرستان آن‌گاه که خواستند حضرت ابراهیم (ع) را به آتش بیندازند، پیراهنش را از تنش درآوردند. جبرئیل برای او پیراهنی از حریر بهشتی آورد تا او را از آتش حفظ کند. این پیراهن دست به دست گردید و به صورت ارثی به حضرت یعقوب (ع) رسید. وقتی برادران یوسف (ع) پیراهن او را از تنش درآوردند و او را به چاه افکندند، جبرئیل پیراهن حضرت ابراهیم (ع) را در چاه برای یوسف (ع) برد و بر او پوشانید. بعداً همین پیراهن را وقتی بر چشمان نابینای یعقوب (ع) افکندند، چشمانش بینا شد.

پیام

۱. دروغ، دروغ می‌آورد. برادران برای توجیه کار خود، سه دروغ پی‌درپی گفتند.
۲. دروغگو اصرار دارد که او را صادق بپندارند و همیشه برای اثبات سخن خویش، قسم می‌خورد.

﴿وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ
أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا
تَصِفُونَ﴾.

پیراهن یوسف را آغشته به خونی [نزد پدر] بردند، [پدر] گفت:
چنین نیست، بلکه نفس‌های شما کاری را برای شما آراسته
است. پس اکنون صبری نیکو بر آنچه توصیف می‌کنند از
خداوند باری می‌جویم. (سوره یوسف، آیه ۱۸)

صبر بر مقدرات الهی، زیبا است؛ ولی صبر بر ظلمی که در حق کودکی مظلوم وارد
آمده است چه زیبایی می‌تواند داشته باشد که یعقوب از صبری جمیل سخن گفت؟!
جواب: یعقوب (ع) از طریق وحی می‌دانست که یوسف (ع) زنده است و
اگر یعقوب (ع) حرکتی می‌کرد، ممکن بود آنان به چاه بازگردند و یوسف (ع) را
از بین ببرند. نباید کاری کرد که راه توبه بر مردم، حتی بر ظالمان، بسته شود.

پیام

۱. مراقب جو سازی باشیم.
۲. از برخی مظلومیت‌ها فریب نخوریم.
۳. شیطان و نفس، گناه را نزد انسان زیبا جلوه داده، انجام آن را توجیه می‌کنند.
۴. یعقوب (ع) می‌دانست یوسف (ع) زنده است؛ زیرا از پسرانش نخواست بقایای جسد
یوسف (ع) را نزد او بیاورند.
۵. صبر بر بلا، نیکو است.
۶. اولیا و انبیای الهی در برابر سختی‌ها، زیباترین عکس‌العمل‌ها را نشان می‌دهند.
۷. در حوادث، علاوه بر صبر و توانایی درونی، باید از امداد الهی نیز مدد طلبید.
۸. صبر فقط برای خدا و در راه خدا زیبا است.

﴿وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ
يَبْشُرِي هَذَا غُلْمٌ وَاسْرَوْهُ بِضْعَةَ وَاثَلَةٍ وَعَلَيْمٌ بِمَا
يَعْمَلُونَ﴾.

و کاروانی آمد و آب‌آورشان را فرستادند، پس او سطل خود را
انداخت [و هنگامی که آن را بالا کشید] گفت: مژده باد! این
یک پسر بچه است و او را به عنوان کالایی پنهان داشتند و خدا
به آنچه می‌کردند آگاه بود. (سوره یوسف، آیه ۱۹)

حضرت یوسف (ع) سه روز در چاه بود تا خدای متعال اسباب نجات او را
فراهم آورد. امام صادق (ع) فرمود: «جبرئیل در آن چند روز نزد یوسف (ع)
آمد و به او گفت: برای نجات زودتر خویش این دعا را زمزمه کن: ای خدای
ابراهیم و اسحاق و یعقوب (ع)! به ضعیفی، بیماری و خردسالی من رحم
کن!»^۱

یوسف (ع) نیز در تاریکی و حشتناک چاه، ساعات تلخی را گذرانید؛ اما
ایمان به خدا و ذکر که دائم زمزمه می‌کرد، دل او را آرام می‌ساخت و به او
امید می‌بخشید. کاروانی سر رسید و در نزدیکی چاه چادر زد. مأمور آب برای
تهیه آب، سطل را به چاه انداخت. یوسف (ع) از این فرصت استفاده کرد و
سطل را گرفت و از چاه بیرون آمد. یوسف (ع) از چاه نجات یافت؛ اما گرفتار
افراد شد که او را به عنوان برده فروختند.

پیام

۱. گاهی نزدیکان، انسان را به چاه می‌اندازند؛ ولی خداوند از طریق بیگانگان، انسان را
نجات می‌دهد.

۱. نورالقلین، ج ۲، ص ۴۱۴؛ مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۲۱۷؛ تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۱.